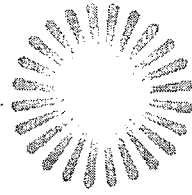


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه پیام نور

مرکز تبریز

دانشکده علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه :

برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد

در رشته زبان و ادبیات فارسی

عنوان پایان نامه :

زرتشت گرایی در آثار اخوان ثالث

مؤلف :

معصومه نوایی قرابرق

استاد راهنما :

دکتر ناصر علیزاده

استاد مشاور :

دکتر میر نعمت الله موسوی

بهمن ۱۳۸۶

۱۳۸۶ / ۱۱ / ۷

۱۳۸۶ / ۱۱ / ۷

کتابخانه و اسناد مرکز علمی پژوهشی
تبریز

۱۰۶۹۸۸



دانشگاه پیام نور
پوی
بسمه تعالی

تاریخ
شماره
پوست

تصویب نامه پایان نامه

پایان نامه تحت عنوان: زرتشت گرایی در آثار اخوان ثالث

که توسط معصومه نوایی قرابرقع تهیه و به هیأت داوران ارائه گردیده است مورد تأیید می باشد.

تاریخ دفاع: ۸۶/۱۲/۱
نمره: ۱۸/۱۰۰ هجری قمری درجه ارزشیابی: عالی

اعضای هیأت داوران:

نام و نام خانوادگی	هیأت داوران	مرتبه علمی	امضاء
۱- آقای دکتر ناصر علیزاده	استاد راهنما	استادیار	
۲- آقای دکتر میرنعمت اله موسوی	استاد راهنمای همکار یا مشاور	استادیار	
۳- آقای دکتر باقر صدری نیا	استاد ممتحن (داور)	دانشیار	
۴- آقای دکتر احمد محمدی	نماینده گروه آموزشی	استادیار	

۱۳۸۲ / ۱۱ / ۷

(نمونه تصویب نامه پایان نامه)

« ستایشگر باشیم از برای نیکی
در هر عصر و زمانی »
«وندیداد»

به حرمت نیکی ، تقدیم به پدر و مادر عزیزم
و همه کسانی که دوستشان دارم

فهرست عناوین

۱.....	چکیده.....
۲.....	مقدمه.....
۶.....	فصل اول: جایگاه اخوان در ادب معاصر.....
۷.....	وزن و قافیه.....
۹.....	زبان در شعر.....
۱۴.....	درون مایه و تفکر.....
۲۳.....	در توضیح چند دفتر شعر اخوان.....
۳۵.....	پی نوشت.....
۳۶.....	فصل دوم: جایگاه اسطوره و سمبل در شعر اخوان.....
۳۶.....	واژه اسطوره.....
۳۶.....	تعریف اسطوره.....
۳۶.....	تعریف اسطوره بر پایه مکتبها و نظریات:.....
۳۶.....	نظریه کارکرد گرایی.....
۳۶.....	نظریه فلسفی.....
۳۷.....	نظریه تطبیقی.....
۳۷.....	نظریه تطبیقی نوین.....
۳۸.....	نظریه پدیدار شناختی.....
۳۹.....	تفاوت اسطوره و حماسه.....
۴۰.....	تشابه سمبل و اسطوره.....
۴۳.....	پی نوشت.....
۴۴.....	بخش اول: سمبلهای غیر اساطیری.....
۵۱.....	پی نوشت.....
۵۳.....	بخش دوم: اساطیر سمبلیک.....
۵۳.....	آتش پاک.....

۵۵.....	آتشهای مینوی
۵۸.....	پی نوشت
۵۹.....	یادداشت
۶۰.....	امشاسپندان
۶۴.....	- بهمن
۶۵.....	- اردیبهشت
۶۶.....	- شهریور
۶۷.....	- سپندارمذ
۶۸.....	- تیر
۶۹.....	- خرداد و امرداد
۷۰.....	- آذر
۷۱.....	- دی
۷۲.....	- آبان
۷۳.....	پی نوشت
۷۴.....	یادداشت
۷۶.....	اوستا
۸۱.....	پی نوشت
۸۲.....	اهریمن و دیوان
۸۷.....	فهرست دیوان (کماریکان) در دین مزدیسنی
۸۸.....	ضحاک
۹۱.....	انیران
۹۲.....	پی نوشت
۹۴.....	یادداشت
۹۵.....	اهورا مزدا
۱۰۲.....	پی نوشت
۱۰۳.....	یادداشت
۱۰۴.....	ایزدان

- فهرست ایزدان.....۱۰۶.....
- ناهید.....۱۰۶.....
- بهرام.....۱۰۸.....
- وای / ویو / ایزد هوا.....۱۰۹.....
- سروش.....۱۱۰.....
- ماه.....۱۱۱.....
- پی نوشت.....۱۱۵.....
- زرتشت.....۱۱۷.....
- تولد ، حیات و زمان زندگی زرتشت.....۱۲۰.....
- پی نوشت.....۱۲۸.....
- یادداشت.....۱۲۹.....
- سوشیانت و جاویدانان.....۱۳۰.....
- سوشیانت.....۱۳۳.....
- یاران سوشیانت به روایات گوناگون.....۱۳۶.....
- بهرام ورجاوند.....۱۳۷.....
- گیو.....۱۳۸.....
- طوس.....۱۳۹.....
- گرشاسپ / سام.....۱۴۰.....
- پشوتن.....۱۴۴.....
- پی نوشت.....۱۴۵.....
- یادداشت.....۱۴۶.....
- فر ایزدی.....۱۴۸.....
- پی نوشت.....۱۵۰.....
- یادداشت.....۱۵۱.....
- مهر / میترا.....۱۵۲.....
- پی نوشت.....۱۵۵.....

یادداشت..... ۱۵۶.....

پیوستها

- پیوست شماره ۱ (گفتاری چند از بهرام یشت)..... ۱۵۷.....

- پیوست شماره ۲ (سروش ایزد)..... ۱۵۸.....

- پیوست شماره ۳ (نقش سروش در شاهنامه)..... ۱۶۱.....

- پیوست شماره ۴ (دیوان مازندرانی)..... ۱۶۳.....

- پیوست شماره ۵ (جشنهای گاهانبار)..... ۱۶۴.....

- پیوست شماره ۶ (نظری بر آیین میترا)..... ۱۶۵.....

- پیوست شماره ۷ (هوشیدر)..... ۱۶۷.....

- پیوست شماره ۸ (اوشیدر ماه / هوشیدر ماه)..... ۱۶۹.....

- پیوست شماره ۹ (اسامی روزهای ماه)..... ۱۷۰.....

پی نوشت پیوستها..... ۱۷۱.....

فهرست منابع و مآخذ..... ۱۷۲.....

چکیده:

اخوان ثالث از مفاهیم دین زرتشتی در آثار منظوم خود بهره زیادی برده است و در این پایان نامه تمام این مفاهیم و اصطلاحات با ذکر شواهد شعری از آثار وی به اجمال مورد بررسی قرار گرفته است. فصل اول به جایگاه اخوان در شعر و ادب معاصر می پردازد، فصل دوم با عنوان سمبل در شعر اخوان، به دو بخش تقسیم می شود: بخش نخست به سمبلهای غیر اسطوره ایی اخوان اختصاص دارد که این بخش به علت حاشیه ایی بودن نسبت به موضوع بحث پایان نامه به صورت خلاصه تنظیم شده است و بخش دوم که به سمبلهای اسطوره ایی اختصاص دارد، شرح مختصری از آن چیزی است که موضوع اصلی این پایان نامه را تشکیل می دهد.

کلید واژه:

اخوان ثالث، اسطوره، سمبل، دین مزدیسنی.

شعر خوب به عنوان جزئی از جامعه بزرگ هنر دقیقاً مثل یک ترازو عمل می کند. ترازویی که از دو کفه تخیل و واقعیت بهره می برد که شاهین این ترازو چیزی نیست جز زبانی آهنگین که البته در شعر نو گرای امروز این زبان آهنگین در صورتها و شکلهای متنوعی مورد استفاده قرار می گیرد.

دکتر شفیع کدکنی در تعریف شعر چنین می نویسند: «گره خوردگی تخیل و عاطفه در زبانی آهنگین»^۱، اگر بخواهیم این تعریف را معیار کار خود قرار دهیم پس می توان گفت که عاطفه از موارد زیادی بر انگیزنده می شود که یکی از آنها می تواند موضوعات اجتماعی باشد، خود اخوان در مورد شعر متعهد این گونه می نویسد: همانگونه که قبلاً علم با فلسفه مخلوط بوده است و فلسفه در تمام علوم به نحوی از انحاء راه داشته، هنر نیز با اخلاق و تعلیم و تربیت آمیختگی داشت، همچنانکه در سیره علم انشعاب پیدا شد، اول فلسفه از علم منشعب شد و بعد شعبه شعبه شدنهای درونی آغاز شد و پدید آمدن تخصصها به وجود آمد، همچنان هنر نیز از اخلاق و اموری از این قبیل جدا شد و راه اصلی خود را پیدا کرد. هنر ناب و خالص به وجود آمد و بعضی وظائف و تکالیف اشخاص را به روشنی مشخص کرد.

از این روایت که ما امروزه از ادبیات پند آموز گذشته لذت نمی بریم و آن را مهمل و بیهوده می دانیم و هنر نمی شناسیم، استقلال و در واقع هنر را به خاطر هنر خواستن، قدمی است به سوی تعالی هنر و شایسته جوامعی مترقی تر و عالی تر است که مسائل اخلاقی را حل کرده اند.^۲

اثری که به صرف شعار «شعر متعهد» تنها تبدیل به تربیون تبلیغاتی برای حزب یا فرقه ای خاص می شود، نمی تواند در معنای واقعی، هنری قلمداد گردد و باید اعتراف کنیم که غزلیات یا همان اشعاری که به اصطلاح برای «دل» سروده می شود هنرمندانه تر و توجه برانگیزتر از اشعار سیاسی است. آنچه که هنر را متمایز می کند و به جاودانگی می رساند «متعهد بودن» نیست، بلکه صرفاً «هنر بودن» است، تعهد اجتماعی و انعکاس مسائل گوناگونی از این دست در هنر، از وظایف ثانویه آن به حساب می آید و هرگز نمی توان به صرف غیر متعهد بودن هیچ یک از اقسام هنر را ضعیف دانست، آنچه که در اشعار شاعران و در کل هنر هنرمندان انعکاس می یابد؛ درد و زخمی است که از پیکره جامعه بر روح آنان می نشیند و هر کس به شیوه ای از هنر که به آن مأنوس است این زخم را منعکس می کند و اینجا است که حرکت بر لبه تیز هنر شروع می شود، طبع لطیف شاعر او را به سوی گفتن و سرودن از احساسات می کشاند و از طرف دیگر او به عنوان روح حساس و آگاه جامعه چیزهایی را می بیند و می فهمد که وظیفه دارد آن را به مردم گوشزد کند، ایده آل گرایی شاعر همواره در او دیدی به وجود می آورد، که در آن احساس می کند شرایطی که دلخواه اوست هرگز به وقوع نمی پیوندد و شرایطی را که می بیند نمی پسندد و این تضاد بین واقعیت و آرمان گرایی اوست که باعث سرودن اشعاری می شود که در آن همه چیز را آن گونه می خواهد به تصویر می

کشد ، او از طرفی دارای روحی است که همه چیز را به گونه ایی دیگر می بیند و با انسانهای عادی تفاوت دارد و از طرفی در جامعه ایی زندگی می کند که با آنها دارای پیوندهای اجتماعی و فلسفی است ، اگرچه روح او به ندرت در انحصار یک فرهنگ و تمدن خاص می ماند ولی نسبت به آنچه که در جامعه خود روی می دهد حساستر است .

اخوان به عنوان بزرگترین حماسه سرای ادبیات معاصر از قاعده فوق مستثنی نیست ، او جامعه آرمانی خود را در ایرانی بدون اجنبی می داند ، ایرانی که در اساطیرش ، بزرگ و قدرتمند و سعادتمند است و این آرمانی است که چون می داند از آن بسیار دور است و امکان به دست آوردن آن تقریباً هیچ ، در از دست رفتن آن نوحه می کند و مرثیه می خواند . البته اخوان همیشه اینگونه سرد و نا امید نیست و اشعار عاشقانه زیبایی از او به یادگار مانده است ، مثل شعر « غزل ۳ » در دفتر « آخر شاهنامه » و « لحظه دیدار » در دفتر « زمستان » که فارغ از باید ها و نبایدهای سیاسی و اجتماعی از روح لطیف شاعر خبر می دهد ؛ ولی این جنبه در شعر او بسیار کم رنگ است و تنها به یکی ، دو مورد محدود می شود . بزرگترین نگرانی اخوان ایران بود ، اوضاع اجتماعی و سیاسی نامتعادل و سطح پایین فرهنگ در میان مردم ، که بازتاب آن را می توان در شعر « مرد و مرکب » به وضوح مشاهده کرد ، در این شعر او مردم طمع کار و اهل معامله را به موشهای پستو تشبیه می کند ، (ر.ک. آواز چگور ، ص ۱۵۹) کسانی که امید به آمدن منجی را تنها برای این در ذهن خود می پرورند که کسب و کارشان بیشتر رونق یابد ؛ یا دو مرد که در کار ساختن راهی به سوی ناکجا آبادند از زبان نسلی سخن می گویند که می خواهند مردم را از این فلاکت بیرون بیاورند ولی حتی خودشان هم نمی دانند که راهی که آنان برای مردم می سازند به کجا ختم خواهد شد ، حتی این روشنفکران درمانده هم به منجی اعتقاد دارند؛ ولی در ته قلب خود به این موضوع امید بیشتری دارند که « کوچکترین صبر خدا چهل سال و هفده روز تو در توست » و یا مردم عامی که با کوله باری از کودک چشم در راه کسی هستند تا آنان را از وضعیتی که خود مسبب آن بوده اند نجات بخشد که با توجه به سخنان خود اخوان نمادی از قشر دهقان است. در جریان سیر تکاملی اندیشه اخوان باید شعر « مرد و مرکب » را پس زمینه و شعر « قصه شهر سنگستان » را مکمل آن دانست که در آن ناجی یا کسی که به توهم ، خود را ناجی می داند با آن دبدبه و کبکبه تمسخر آمیزش به دلچک بیشتر شبیه است تا منجی ، البته در مرد و مرکب این نجاتگر بیشتر جلوه ایی اجتماعی دارد تا صورتی مذهبی . (ر.ک. آواز چگور ، ص ۱۵۹)

آنچه که سعی شده در این پایان نامه مورد تحلیل و کنکاش قرار گیرد ، لزوم گره گشایی از آن چیزی است که به عنوان فرهنگ ایران باستان در شعر اخوان ثالث از آن یاد شده است ، فرهنگی که در سایه پر قدرت فرهنگهای دول غالب بر کشور ، در روزگار پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ کم کم غبار فراموشی بر چهره اش می نشست و اساطیرش به خاطراتی گنگ تبدیل می شدند .

این پایان نامه به دو فصل تقسیم شده است:

فصل اول: جایگاه اخوان در شعر معاصر: این فصل به معرفی سبک و زبان وی در مجموعه اشعارش اختصاص یافته است.

فصل دوم: به جایگاه سمبل و اسطوره در شعر اخوان می پردازد، این فصل به دو بخش یک و دو تقسیم میشود.

بخش اول: معرفی تعدادی از سمبلهای غیر اساطیری با ذکر شاهد و مثال از اشعار اخوان.
بخش دوم: به معرفی مختصر سمبلهای اساطیری اخوان که از دین مزدیسنی به عاریه گرفته است اختصاص دارد، این بخش ده زیر مجموعه دارد که به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده است.
امید است آنچه نگاشته شده مورد توجه و تأیید اهل ادب قرار گیرد.

معصومه نوایی قرابرق

بهمن ۱۳۸۶

پی نوشت

۱- شفیعی کدکنی ، محمد رضا ، ادوار شعر فارسی از آغاز تا دوره مشروطیت ، انتشارات توس ، ۱۳۵۹ ، ص

۱۲

۲- اخوان ثالث ، مهدی ، مجموعه مقالات ، مجلد اول ، انتشارات توس ، بهمن ۱۳۴۹ ، ص ۱۴۰

فصل اول

جایگاه اخوان در شعر معاصر

جایگاه اخوان در شعر معاصر

یکی از شاعرانی که با حس اجتماعی و سیاسی نیرومند در ادب فارسی درخشید و نام خود را برای همیشه در حافظه ی ادبیات معاصر ایران جاودانه کرد اخوان ثالث است. شعر او در اواخر دهه بیست ، با تأثیری که از سیاست و اجتماع گرفت به آئینه تمام نمای اجتماع و نحوه نگرش و سطح فکر آن دوره تبدیل شد .

م. امید ، شاعر « اینجا » و « اکنون » است . سروکار شعر او همین یک وجب از خاک خدا در همین روزگار است و اصالت او نیز ، چون یک شاعر اجتماعی در همین محدود بودن است ، او از حافظه این مردم سخن می گوید و در میان همین مردم زیسته است ، با صدها آستین چرکین در میان همین مردم این مباد آن باد گفته و در زمستان سیاه حکومت آن ، در زندان بوده است . او کسی نیست که از ترس جانش به خارج از کشور پناه برد و از دور دستی بر آتش داشته باشد ، روشن اندیش ریاکاری که محافظه کاری پیشه کند نیست ، هر چه بوده از اعتقادات مذهبی گرفته تا وضعیت معاش خانواده اش ، رک و صریح باز گو می کند ، و این صداقت در عمل و زبان ، خصیصه بارز اخلاقی اوست .

امید با آن که مرثیه خوانی ناامید است ولی گهگاه با این که طمع شعله نمی بندد به خردک شری امید می - بندد و این نشان می دهد که او زمینی است ، آسمانی و یا از کسانی که ادعای آسمانی بودن دارند نیست ؛ وقتی دلتنگ و اندوهگین است از آسمان هم ناامید می شود و همه پیامبرانی را از طرف آن مأمور شده اند به باد انتقاد می گیرد که :

بهل کاین آسمان پاک

چرا گاه کسانی چون مسیح و دیگران باشد

که زشتانی چو من هرگز ندانستند کاین خوبان

پدرشان کیست ؟

یا سود و ثمرشان چیست ؟

و گاهی چنان عارفانه و عاشقانه نماز می گذارد که قبله را از هر سو که باشد مهم نمی داند :

برگگی کندم

از نهال گردوی نزدیک ؛

و نگاهم رفته تا بس دور

شبم آجین سبز فرش باغ هم گسترده سجاده

قبله گوهر سو که خواهی باش .

همه اینها گواه این است که او انسان بود با تمام ویژگیهای انسان بودن ، اما انسانی بود که از درد مردمش نالید ، از درد فرهنگش نالید ، از درد این که جوان کشوری با این همه ثروت چرا باید بی کار و لنگ زندگی باشد (ر.ک. در پرتو چراغ آن سخن سنج ، گفتگو با اخوان ثالث ، کلک شماره ۶ شهریور ۱۳۶۹) از درد این که مردم این کشور چنان افسرده اند ، که از فریاد مدد خواهی این مرد شاعر افسانه پرداز هم دیگر کاری برای آنها ساخته نیست . او میدانند که شکست کار خود را کرده و بانگ پیروزی ضحاک صفتان راه را بر هر اعتراضی بسته است ، او شاعر نسلی است که خود را برای غرور بخشیدن فدا کرد ، ولی آنچه که به دست آورد همان ذلت پیشین بود ، مثل آن زن و مرد و جوان و پیری که همه از پای و با زنجیر به هم بسته شده بودند و آخرین امیدشان نوشته روی تخته سنگ بود ، احساس اخوان و دیگر هم رزمانش پس از شکست ، احساس آن مردی است که بعد از خواندن نوشته سنگ نا امیدانه از آن به پایین افتاد :

نوشته بود ، همان

کسی راز مرا داند ، که از این سو به آن سویم بگرداند .

تکرار دردناکی که هر بار در ذهن این مردم جانی دوباره می گیرد ، به توهم این که این بار چون دفعه قبل نخواهد بود و همه چیز بهتر خواهد شد ، او به ما می گوید که دیگر امیدی به رستگاری این ملت نیست و درست یا غلط ، این سخن مردی است که در تکاپوی این ملت بوده و از دور برایشان نسخه نیچیده است .

شعر او در ادبیات معاصر از چند دیدگاه قابل بررسی و در خور توجه است که در بخش ذیل به چند نکته از

آن اشاره می کنیم :

وزن و قافیه :

به نظر خود اخوان قدم گذاشتن به عرصه شعر سپید بی وزن و قافیه باید تنها به خاطر آن باشد که در هر قدم یکی از عیوب شعر غیر آزاد را برطرف کنیم ، نه این که در هر قدم عیبی بر آن بیفزاییم . اخوان در شعر کلاسیک نیز تبحری داشت و اگرچه در قالب و گاه در مضامین پیرو استادان گذشته بود ولی در این عرصه نیز توانست سخن تازه را در قوالب کهن به خوبی بیان کند ، به قول خود او بدترین عیب شعر غیر آزاد در این است که طول فکر با طول بیت هماهنگ نیست و در سخن دیگر ظرف خیلی حجیمتر از مظروف است و به نظر او

بزرگترین خدمتی که سبک نیمایی به ادبیات معاصر کرد این بود که طول مصرع را با طول فکر هماهنگ کرد و این در جبران عیبی بود که ممکن بود گاه خود را در شعر غیر آزاد نشان دهد.

نیما در باره شعر چنین گفت: ... روی هم رفته ما از شعر متوقع وزنی خاص هستیم، خود او در تکمیل نظر نیما در باره شعر چنین می گوید: جز وزن که نیما گفت عادتاً ما از شعر توقعات دیگری هم داشته و داریم، اما وقتی پای تمتع از شعر محض، نفس جوهر شعر در میان می آید به آسانی می توان از همه توقعات و عادات صرف نظر کرد؛ ولی این دیگر کم لطفی است که ما با همه چشم پوشی و صرف نظرها، از خود شعر هم بگذریم، یعنی همه چیز را بگذاریم و خود شعر را هم به دست نیاوریم. (ر.ک. مجموعه مقالات مهدی اخوان ثالث، ص ۵۳). او در کل کلامی را که وزن نداشته باشد شعر کامل نمی داند چون در حقیقت وزن چیزی خارج از ذات شعر و امری تحمیلی در مورد آن به حساب نمی آید، بلکه همزاد و پیکره روحانی آن است، به عبارت دیگر وزن حد فاصل شعر خاص از شعر عام است، با این که اخوان در شعر بی وزن نیز دستی دارد اما این گونه اشعارش به پای سایر آثارش نمی رسد، خود او می نویسد:

«قطعاً بی وزن برای من آزمایشی بود و در همان وقتها (سال ۳۵) هم در یک نشریه هنری منتشر شد. اما بعدها دنبال کردن این شیوه سرایش را نپسندیدم. مثل این که یک چیزی کم دارد از شعر - شعری که کامل و تمام است البته.»^۱

اما قافیه حکمی جدا گانه دارد و ملازمت ذاتی با شعر ندارد؛ در نظر اخوان قافیه نوعی پیرایه و مرزبندی است که توسط آن قوالب از همدیگر منفک می شوند و جداول مختلف شعری به توسط آن شکل می گیرد، هر معنی که به ذهن شاعر خطور می کند قالبی خاص می طلبد و این به اراده خود شاعر نیست که مثلاً غزل را در قالب مثنوی بسراید یا غیره. همه قوالب می توانند زنده باشند و به کار روند در صورتی که اسیر عادات و تقلید کورکورانه نشود؛ اما وزن بستگی به عرف و عادت دارد و نیز درجات مختلف وزن با میزان تمدن و نزدیک شدن به انسان متعادل درجه بندی می شود، بعضی از اوزان ساده اند که حیوانات هم از آن احساس وزن می کنند (اشتر به شعر عرب ...) و در درجه بالاتر می رسد به انسانها که در جوامع ابتدائی اوزانشان ساده - تراست و در جوامع متمدن پیچیده تر.

«آزادی در هنر به معنای بی بند و باری نیست، قواعد شعری و وزن اگرچه محدودیتهایی را برای شاعر فراهم می کند با این همه لازم است و توانایی شاعر را به آزمون می طلبد ... شاید سخن «اودن» شاعر انگلیسی در این مورد درست باشد که می گوید: «این بی بندوباری در هنر - و در هنر شعر - و دور ریختن وزن، چیزی است که زندگانی ماشینی امروز به ما تحمیل کرده و ما را از نزدیکی با طبیعت باز داشته است.» «الیوت» نیز

می گوید: «هیچ کس مانند من نمی داند چه اندازه نثرهای نازیبا را به جای شعر به خورد مردم داده اند.» و همچنین می افزاید، «برای کسی که از مسئولیتهای عظیم شاعری آگاه است، هیچ شعری آزاد نیست»^۲ پس نمی توان به صرف ادعای نو گرایی و ساختار شکنی هر آن چه را که گذشتگان ما در طول اعصار گوناگون به عنوان میراث ادبی برای ما به یادگار گذاشته اند نادیده و بی ارزش انگاشت و به آنها پشت کرد. اگر شعر کهن قالب را بر معنی مسلط کرده بود شعر نو معنا را بر آن مسلط می داند و شاعر را از این قید و بند مبرا می کند، ولی این در صورتی است که معنایی وجود داشته باشد و به صرف شعر نو گفتن کلمات پوچ و بی ارزش را بدون وزن و قافیه پشت سر هم قطار نکنیم.

شکی نیست که اخوان بر وزن شعر نیمایی و کلاً شعر فارسی تسلط کم نظیر داشته است ولی سبک روایی شعرهایش، مجبورش کرده که تمایل بیشتری به سوی وزنهای ساده از قبیل «فاعلاتن، مفاعیلن» و یا «مستفعلن» پیدا کند. در این قبیل وزنهای، گسترش بیشتر برای ارائه حالات قابل انعطاف روایت و ارائه گفت و گو که از لوازم هر روایتی است، وجود دارد. تسلط اخوان بر این وزنهای بیشتر از اواخر «زمستان» و اوایل «آخر شاهنامه» شروع می شود و در کتاب «از این اوستا» به ویژه در شعرهایی چون «کتیبه» «آنگاه پس از تندر» به اوج می رسد.^۳

زبان در شعر:

«شاعر از زبان، بیشتر از عمل صرف انتقال دادن فکر خویش سود می جوید. زبان شعر را با حرکات خویش، با اصوات خود و با تصاویرش تقویت می کند و به آن زندگی و اغلب ثروتی از معانی پنهان می بخشد؛ زبان مدرک قطعی برداشت ویژه و شخصی شاعر از «فکر» است. تغییر دادن زبان شاعر به معنی تغییر دادن و آسیب زدن به فکر اوست، حال آنکه در نوشته های تشریحی و غیررسمی (که به خاطر داشته باشیم بخش اعظمی از نوشته های ما را تشکیل می دهند) می توان زبان را به مقدار زیاد تغییر داد بی آن که به بیان معنی ضرری وارد شود. «معنی» از این لحاظ، تنها بخشی از قدرت بیان شاعر است. تجربه او مسئله جمع آوری افکار و واقعیات دست دوم نیست، بلکه آگاهی احساسی، عاطفی و روشن فکرانه از زندگی است. فکر او در شعر او، به طریقی احساس می شود که کلمات به کار آمده اند.»^۴

به نقل از خود اخوان، غیر از پیشینیان ادب فارسی، که هر یک اسطوره هایی در ادب فارسی محسوب می شدند، او از ایرج میرزا، بهار و شهریار هم در شعر خود تأثیرات زیادی گرفت؛ ولی بزرگترین و مؤثرترین تأثیر را بر شعر او نیما گذارد، چون با این سبک به راحتی می توانست سخن بگوید و از شکستن قوانین سخت قوالب نترسد.

نیما توانست شم بلاغی قدیم را از بین ببرد و مناسبات جمله را طور دیگری پایه ریزی کند. ساختمان جمله را در صورت و شکلی که مردم به آن انس نداشتند طرح ریزی نماید و شعری را که مردم به لذت بردن از آن عادت داشتند تغییر دهد. نیما زبان خودش را سرمشق نمی داند بلکه اسلوب و شیوه اوست که در ادب فارسی سرمشق شد و این نکته ارزنده ایی در مورد وی بود.

ابداع نیما در سه زمینه شکل گرفت:

«الف: نیما طرح وزن شعر پارسی را دگرگون می کند و بر بنیاد عروض کهن طرح تازه ایی می ریزد که در آن شاعر مسلط بر وزن است نه وزن و قافیه مسلط بر او.

ب: نیما تعبیرها و تشبیهات ادبی را که در این اواخر به صورت بی مزه ایی در آمده بود، کنار می گذارد.

ج: وی دید جدید اجتماعی به شعر می دهد و شعر پارسی را که پس از حافظ جنبه فردی به خود گرفته بود به قطب اجتماعی می برد، در مثل در شعر «کار شب پا» به وصف زندگانی برنج کاران می پردازد، یا در جای دیگر حرکت لاکپشتی را در کنار رودخانه وصف می کند که چنین کاری در شعر کهن کمتر سابقه داشته است.»^۵

زبان اخوان، فارسی خراسانی است و بدون اینکه به عمد قصد حماسه سرایی داشته باشد، این زبان حماسه را با خود به همراه دارد، وی زبان پرورده ی قبل از انحطاط مغول را با اسالیب شعر نو پیوند زده است و این زبان کهن در قالبی نو، سبکی جدید را در شعر معاصر به ارمغان آورد.

در شعر اخوان دایره لغات گسترده و فراخ است و از زبان فخیم و پرطنطنه خراسانی گرفته تا زبان عامیانه مردم کوچه و بازار تهران آن زمان می توان در آن نشانه هایی یافت، قدرت شاعری او در این نهفته است که می تواند لغات باستان را در کنار لغات جدید به گونه ایی مورد استفا ده قرار دهد که اختلالی در فصاحت کلام ایجاد نشود. «هوراس، شاعر و سخن سنج نامور رومی، می گفت: زبان مانند درختان بیشه ایی است که مجموعه ایی از برگهای کهنه و تازه دارد. زبان شعری امید مصداق این تعریف است.»^۶

به طور مثال در جایی از شعر قصه شهر سنگستان می خوانیم:

و سنگستان گمنامش

که روزی روزگاری شبچراغ روزگاران بود

نشید همگنانش آفرین را و نیایش را

سرود آتش و خورشید و باران بود؛

کنون ننگ آشیانی نفرت آباد است سوگش سور ...

و صیادان دریا بارهای دور

و بردنها و بردنها و بردنها
و کشتیها و کشتیها و کشتیها
و گزمه ها و گشتی ها

کلماتی که مشخص شده اند به وضوح این تضاد را نشان می دهند و این تنها در حیطه قدرت شاعر است که بتواند این کلمات نامتجانس را که فاصله میان هر کدام حدود هزار سال است را در چند جمله پایایی چنان مورد استفاده قرار دهد که مخلّ فصاحت نباشند ، البته این قدرت شاعری او منحصر به شعر « قصه شهر سنگستان » نیست بلکه در شعر « زمستان » هم این گونه می خوانیم :

... منم من ، میهمان هر شب لولی وش مغموم .

منم من ، سنگ تپیاخورده رنجور .

منم ، دشنام پست آفرینش ، نغمه ناجور .

نه از رومم نه از زنگم ، همان بی رنگ بیرنگم

بیا بگشای در ، بگشای دلتنگم

حریف ، میزبان ، میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می لرزد .

تگرگی نیست ، مرگی نیست .

صدایی گرشنیدی ، صحبت سرما و دندان است .

من امشب آمدستم وام بگذارم ،

حسابت را کنار جام بگذارم .

واژه های « تپیاخورده » ، « ناجور » و اصطلاح « حساب کنار جام گذاشتن » مربوط به عصر حاضر و ادبیات معاصر می شود ، در حالی که واژگان « حریف » و اصطلاح « وام گذاردن » مربوط به ادبیات کلاسیک ماست ، از این مثالها در شعراخوان کم نیست ، زبان اخوان ، زبانی است که با ادبیات کلاسیک پرورده شده است و مانند زبان مردم عادی در گذر تاریخ و ادبیات از زبان خراسانی در مجموعه های نخستین مثل « ارغنون » آغاز شده و در مجموعه های پایانی یعنی « از این اوستا » و « آخر شاهنامه » و « زمستان » به زبان نرم و لطیف و همه فهم ولی محکم و فخیم می رسد ، زبانی که ریشه دارد و می توان در کنار واژگان کوچک و بازاری امروزی ، واژگان و بسامدهای عصر فردوسی و رودکی را به راحتی پذیرا شود ، بدون اینکه در اسلوب و فصاحت آن خللی وارد گردد ؛ البته باید اشاره کرد که شیوه و زبان اخوان در « ارغنون » کاملاً به سبک خراسانی نیست ، چون این مجموعه ، کار دوره های نوجوانی شاعر محسوب می شود ، نمی توان آن را به صرف این که به سبک کهن سروده شده ، کاملاً خراسانی دانست ، چون این مجموعه حاصل تأملات و مطالعات یک سبک شناس خبره